دلمشغولی‌های سیاسی آینده

پیام رفیقی

این مسئله که برای گفتمانِ اعتراضیِ کنونی، دیگر هیچ‌گونه پیش زمینه‌ی عینی و قابل توجیهی موجود نیست از زمان آغاز اولین جنبش‌های اعتراضی مردمی تاکنون امری بی‌سابقه است. در تاریخ فراز و نشیب‌های جنبش‌های انتقادی و عصیانگر؛ عوامل ضعف و کوفتگی این نیروها متعدد بوده است و بیش‌ترین‌شان هم بر مدار کمی آگاهی و تحلیل‌های فقیر و هیجان‌زده می‌گشته است، لیکن چه کسی باور می‌کند که امروز در سطحی از آگاهی‌های جهانی و تحلیل‌های خالی از جبهه‌گیری‌های حزبی و باندی، «اندیشه‌ی مخالف» این‌گونه از اساس مبنایی خود تهی باشد و معتقدان اندک خود را در وازدگی دردناکی رها کرده باشد؟ در جهانی که «چپ‌ورزی» در آن به دلایلی با معضلات جدی روبه‌رو شده است و گفتمان رهایی‌بخش موجودِ آن، حداکثر به اشکالی محلی و شدیداً پراکنده و گسسته تظاهر به وجود می‌نمایند؛ همواره این ریسک وجود دارد که این نیروها (علاوه بر منزوی کردن بیش از پیش کلیت چپ در حال چالش) به رویارویی و حتا خنثاسازی یکدیگر نیز مبادرت نمایند؛ بنابراین اصلاً جای تعجب ندارد اگر در آینده فرضاً شاهد رقابت‌ها و حتا رویارویی‌های ضمنی گروه‌هایی چون فمینیسم با گروه‌های سبز محیط زیست باشیم، چرا که منافع و اهداف این نوع گروه‌ها به سختی در یک راستا قرار می‌گیرد و تعلق خاطر سنتی آن‌ها نسبت به یکدیگر نیز تا حدودی به آینده‌ی وضعیت بحران‌زده‌ی چپ گره خورده است.(۱)

بنابراین اگرچه با پیشنهادها و نظرات کسانی چون «فوکو»، در جریان متوقف شده‌ی گفتمان رهایی‌بخش بن‌بست‌شکنی‌های قابل اعتنایی رخ می‌دهد، اما همین، اساسِ مبارزه را به چالش می‌کشاند و نیروهای واقعاً آزادی‌خواه را دچار تردید می‌سازد؛ دو نمونه از این مدعا را می‌توان در گرایش‌هایی چون فمینیسم افراطی(۲) و نیز در گرایشی که سعی در افکار دستاوردهای دوران مدرنیسم دارد، دید. نوع اخیر را فرضاً در چند سال گذشته در پزشکی به شکل جریانی که سعی در انکار پزشکی مدرن، با ترساندن و جوسازی پیرامون پاره‌ای از مضرات درمان مدرن دارد، می‌توان شناسایی نمود. در همین موردِ پزشکی، تهاجمِ پزشکان فرانوگرا(۳)، روح - جسم درمانی، سنتی - علفی، هیپنوتیزمیست و ... چنان در این چند ساله شدید بوده است که صدای اعتراض پزشکان مدرن را درآورده است. البته سخن پیرامون این مورد تنها به دلیل تشابهاتی است که با جریاناتِ «منتقدِ مدرنیسم» و «فرانوگرا» پیدا می‌نمایدو بس.

به هر حال آن‌چه که از مجموع برخوردهایی که در نقد مدرنیسم، خصوصاً در دو سه دهه‌ی اخیر انجام شده بر می‌آید؛ این برای نخستین بار است در تاریخ که شاخه‌های پیش‌رو یک تفکرِ ما بعد مدرن مشهور به پسانوگرا، حتا گرایش انتقادی مدرن را هم به طور ضمنی ارتجاعی و دمده می‌دانند و از آن‌سو به کارکرد مفاهیمی چون «ساختارشکنی»، «شالوده‌شکنی»، «چندمعنایی»، «مفهوم‌زدایی» و ... دلخوش می‌دارند که اتفاقاً بی‌آن‌که کوچک‌ترین تأثیر محسوسی بر «نظم موجود» داشته باشند، به شکل بی‌رحمانه‌ای بر علیه خودِ جریان چپ و گفتمان ضد سلطه‌ی رهایی‌بخش عمل می‌کنند. پس تعجبی ندارد که شاهدیم بوروکراسی‌های حاکم حتا در مواردی مانند بیمه‌های اجتماعی، آموزش و پرورش، بودجه‌ی دانشگاه‌ها، و حتا پرداخت حقوق کارمندان(۴) به درجازدنِ معنی‌داری مشغول می‌شوند. و درست در همین اوان که گفتمان رهایی‌بخش در دادگاه پست مدرنیزم ارزیابی می‌گردد؛ گفتمان‌های دست راستی هم‌چون جریان التقاطی‌گریِ مذهبی فرقه‌ای - ضداجتماعی (مانند فرقه‌ی داویدیون) و یا خرده عرفان بازاری و گرایش‌های آنارشی که رنگ و بویی راست هم پیدا کرده‌اند، پا به میدان می‌گذارند بدون آن‌که پسامدرن‌ها نیازی به نقد آن‌ها احساس نمایند و یا دست کم عکس‌العمل قابل اعتنایی نشان دهند؛ بنابراین جنبش فرانوگرا عملاً با تمرکز بر نقد و «محاکمه‌ی» جریانِ چپ، خود را نقض می‌کند و «تمرکز زدایی» و «الغای سلطه‌ی زبانی» را در آن‌جا که با منافع آنی خود همراستا نباشد، حذف می‌نماید. بنابر همین، سکوت انعطاف‌ناپذیری که نسبت به اغلب گرایش‌های راست، آنارشی - فرقه‌ایِ موجود اعمال می‌شود لیکن در مورد گفتمان رهایی‌بخش به بهانه‌ی «بازبینی» به نقدی بی‌پایان تبدیل می‌گردد را عده‌ای در همین راستا ارزیابی می‌نمایند. بدین‌گونه شاخه‌ی پیش‌رو پست‌مدرنیسم به صورتی ناخواسته به شکلی در می‌آید که در گزینشی خطرناک تنها با نقد و نفی مدام ارزش‌های چپ، احساس هویت می‌کند و از طرفی با این‌که جنبش ما بعد نو در تئوری دم از چندگانگی و چندگزینه‌ای در برابر نظمِ حاکم می‌زند در عمل آوانگاردترین نیروهای چپ را هم محکوم به انجام انواع استحاله‌ها و توبه‌ها می‌داند و حتا داشتن ارتباط سازنده با آن‌ها را به دلایلی چون «سلطه‌ی متن»، «مؤلف مسلط»، «حضور بی‌رحمانه‌ی فاعلِ دکارتی»، «مبارزه به شکلی زن‌زدایی شده»، «حزبی‌نگری»، «اتوپیای روان‌نژندانه» و ... با تردید می‌نگرد.

البته چپ سنتی (مارکسیسم ارتدوکس) نیز با پیش کشیدن بسیار زودهنگام مباحثی چون امکان بازگشت همه‌جانبه‌ی کمونیسم در آینده، راه را برای دلزدگی هرچه بیش‌تر نیروهای پیش‌رو و بالغ سیاسی و بهره‌برداری روشن‌فکران لیبرال، باز می‌نماید. به صورتی که گروه اخیر، پاره‌ای از گفتگوهایی که افراد منتسب به چپ با برخی از روشن‌فکران پست مدرن نظیر «دریدا» و «لیوتار» پیرامون «بازگشت مجدد مارکسیسم ولو به شکل و نامی دیگر در آینده»، انجام داده‌اند و به روایتی با سوء استفاده از «وجهه‌ی روشن‌فکری» پسانوگرایان و «تحت فشار قرار دادن ضمنی» آنان از همین راه، «نظر خود» را به شکلی غیرمستقیم از «زبان آن‌ها» خواستار شده‌اند، تقبیح می‌کنند. از سویی دیگر روشن‌فکران راستگرا که به دلایلی (که باید در جای دیگری به آن پرداخته شود) در حاشیه‌ی امنیتی نسبی از نقد پست مدرنیزم قرار گرفته‌اند، با پیش کشیدن نسخه‌های بکر و افشا نشده‌ای از استالینیسم سعی در وارد آوردن آخرین ضربات بر حریفِ از رمق افتاده دارند که در عین این‌که ممکن است در کوتاه مدت موفقیت‌هایی هم به دست آورند لکن غافلند از این‌که با پیش کشیدن آن دوران، ناچار به طرح دلایل ظهور مارکسیسم آن هم به شکلی منصفانه می‌شوند و از آن گذشته ناخواسته به نقد راست از راست روی می‌آورند که خود امری مهم و تازه است.

در نتیجه: حتا اگر این تعریف را قبول کنیم که جریان پسانوگرایی به دلایلی چون ۱ـ تحقیر مداوم نیروها و ارزش‌های ماقبلِ مدرن توسط به وجود آورندگان مدرنیته و ۲ ـ مقابله‌ای که مدرنیسم در برابر سنت انجام داد ولیکن در عمل به شبیه‌سازی دیگری در برابر سنت کشیده شد و ۳ـ بن‌بست‌هایی که از این ترکتازی‌ها در برابر نیروهای مدرن قرار گرفت و ... چونان خصلتی اعتراضی سربرآورده است؛ به همان‌گونه هم اگر انکار و نقد بی‌رحمانه از جریان‌های مدرنیست تحت لوای پسانوگرایی به روال کم‌تر سازنده و اغلب تخریبی خود ادامه یابد و در عین حال تمام دستاوردهای خاص آن دوره، که یکی از آن‌ها همین امکان نقد و دگراندیشی می‌باشد به سهولت به دست فراموشی سپرده شود «به همین قیاس باید گفت که پشت کردن نظام به گروه‌های روشنگری مدرن می‌تواند عواقب مشابهی به بار آورد».(۵)

پانوشت‌ها:

۱ـ مقاله‌ی حاضر را من پیش از چاپ شماره ۳۲ مجله‌ی فرهنگ، توسعه نوشته بودم بنابراین هرگونه شبهه‌ای احتمالی پیرامون تشابه عمدی این مقاله با قسمت‌هایی از مقاله‌ی آقای «اریک هابزبام» اشتباه است. هرچند خواننده تیزبین خود این را درمی‌یابد.

۲ـ رجوع کنید به «فمینیسم؛ یک نکته و صد پرسش» نگاهی نو شماره‌ی ۹، نوشته‌ی نگارنده.

۳ـ البته شاید استفاده از واژه‌ی «فرانوگرا» برای رشته‌هایی چون پزشکی اندکی بحث‌انگیز هم باشد اما جریان جدیدی در پزشکی به وجود آمده که بر درمان روحی بیش از درمان جسمی تأکید دارد و اخیراً شبکه‌ی ۳ در اقدامی نو مباحثی که میان این دو گروه از پزشکان در گرفته بود را بازگو نمود.

از پزشکان فرانوگرا می‌توان پزشکان «پاتیوگراف» و پزشکان «همیو پاتولوزیست» را نام برد.

۴ـ موارد فوق را به ترتیب می‌توان در امریکا، بریتانیا، آلمان و روسیه مشاهده نمود.

۵ـ «ارتباطات و جامعه‌ی مدنی در ایران چه وضعیتی دارد؟»، روزنامه‌ی جامعه، شماره‌ی ۱۰، صفحه‌ی ۱۰، حسین بشیریه البته آقای بشیریه بیش‌تر روی جامعه‌ی ایران نظر داشته‌اند تا حالت جهانشمول آن را، لکن از آن‌جایی که احساس می‌کنم این تعمیم خدشه‌ای به فرضیات مقاله‌ی اینجانب وارد نمی‌آورد و از طرفی همه‌ی نقل قول‌ها از نظر تعمیم یافتن در درجات متفاوتی می‌باشند؛ استفاده از سخن ایشان را ضروری و کامل‌کننده‌ی مقاله یافتم.